

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه محاجه امير المومنين با ابو بكر

این روایت مفصل و معتبري که عمده اش را در جلسات قبل خواندیم و در ادامه بحث به اینجا رسیدیم که بعد از آن محاجه‌ی که فاطمه زهرا(س) با ابوبکر داشتند، امیرالمؤمنین هم يك محاجه‌ای با ابوبکر کرد و فرمود که اگر کسی بر یک مالی «ید» داشته باشد و شخص دیگری ادعا کند، تو باید از مدعی طلب بینه کنی! والان که فاطمه زهرا بر فدک «ید» دارد تو چرا از او(فاطمه زهرا(س)) مطالبه بینه میکنی؟ و تو از ذی الید نباید مطالبه بینه کنی! و تعابیر بسیار مهمی در این روایت بود، البته این روایت را مرحوم طبرسی هم در احتجاج نقل کرده است، بعضی از تعابیری در احتجاج هست اما در اینجا وجود ندارد.

تا اینجا در این روایت دو بحث مطرح بود یکی مجعول بودن حدیث «انا معاشر الانبياء لا نورث» و دیگری اینکه تو بر خلاف موازین شرعی در باب قضا داری حکم می‌کنی، امیرالمؤمنین به روایتی از پیامبر استدلال کردند که پیامبر فرمود: «البینه علی المدعی و الیمین علی من ادعی علیه» گویا به ابوبکر فرمودند که تو این روایت پیغمبر را کنار گذاشتی، روایتی که سالها در زمان پیامبر، خودپیامبر بر طبق آن عمل فرمود و تو به این روایت اخذ نکردی! اینجا نکته‌ی دیگری نیز در همان کتاب کفایة الموحدين وجود دارد که ایشان می‌گویند اگر ما از مسئله ید اغماض کنیم و مسئله ذی الید بودن را هم بگذاریم کنار، آیا این که فاطمه زهرا(س) به مقتضای آیه تطهیر معصوم هستند؛ نباید ابوبکر قول او را قبول می‌کرد؟!

بالاخره می‌دانستند که اینها مبرای از کذب هستند و این مطلب یک مطلب اظهر من الشمس بوده. گاهی اوقات عناد انسان را به کجا می‌کشاند! برخی از علمای عامه برای اینکه این کار ابوبکر را توجیه کنند آمدند عصمت خود انبیاء را منکر شدند! یعنی وقتی مواجه شدند با این سؤال که حضرت زهرا صادق القول بود، معصوم بود دریک جریان‌ی که در زمان خود پیامبر اتفاق افتاد که يك اعرابی ادعا کرد من شتری که به پیامبر فروختم پیامبر پولش را به من نداده است، پیامبر فرمود من پول شتر را به تو داده‌ام؛ آنجا کسی بود بنام خزیمه بن ثابت، خزیمه گفت من شهادت می‌دهم که پیامبر پول را داد، پیغمبر برایش فرمود تو که در موقع معامله ما نبودی! تو چگونه شهادت می‌دهی؟ عرض کرد یا رسول الله مقام عصمتی که شما دارید برای ما یقین آور است که شما صادق القول هستید روی همین جهت شهادت داد و پیامبر هم او را رد نکردند و اسمش را نیز ذو الشهادتین گذاشتند؛ یعنی کسی که شهادتش به اندازه دو نفر مورد قبول است.

توجیه کار ابوبکر یا عذر بدتر از گناه؟!

برخی از بزرگان اهل سنت مثل ملا سعد تفتازانی، میرسید شریف جرجانی و بعضی از شارحین شرح تجرید از اهل سنت اینها دو مطلب را مطرح کردند يك مطلب این است که گفتند شمامی گویند فاطمه زهرا معصوم است ما اصلاً عصمت انبیاء را قبول نداریم! یعنی بطور کلی برای اینکه در این مسئله کار ابوبکر را توجیه کنند اساس عصمت انبیاء را منکر شدند؛ اگر ما قائل

بشویم که انبیاء معصوم نبودند چطور بگوییم آنچه که پیامبر بیان می‌کند همانی است که خدا فرموده است! شاید بگوییم (نعوذ بالله) پیامبر اشتباه کرده است! علی ای حال اینها در مورد انبیاء عصمت را قائل نبودند.

نکته دوم که روی این نکته دوم بیشتر تأکید دارند می‌گویند در باب قضا فرق نمی‌کند طرفی که مورد قضاوت واقع می‌شود چه کسی است، پیامبر باشد، ملائکه باشد، امام باشد!

در باب قضا باید روی موازین قضا عمل شود، موازین قضا هم این است که «البينة للمدعى و اليمين على من انكر» ما جواب می‌دهیم خیلی خوب، روی موازین قضا چرا از ذی الید مطالبه بینه کردند؟ کدام فقیه مسلمان است که بگوید ذی الید باید بینه اقامه کند! اصلاً این عقلایی هم نیست؛ قطع نظر از اینکه در شرع اینطور است، در بین عقلا هم اینطور است کسی يك چیزی در اختیارش است ده سال، بیست سال و پنجاه سال است دارد استفاده می‌کند الان يك کسی بیايد برای او بگوید بینه تو برای اینکه این خانه مال توسست چیست؟ می‌خندند به او! اصلاً این يك امری است بر خلاف روش عقلا که از کسی که يد دارد انسان مطالبه بینه بکند؛ کسی که «يد» دارد و دارد استفاده می‌کند کسی مدعی است که این خانه ي که در اختیار توسست مال تو نیست و مال من است، او باید بینه اقامه کند. اگر بر موازین قضا بود چرا اینها این موازین قضا را رعایت نکردند؟

اگر بر اساس موازین قضاست یکی از موازین قضا طبق نظر اکثر فقهاء حجیت علم است، حجیت قطع است، اگر در يك جا قاضی قطع پیدا کرد به اینکه این شخص این عمل را انجام داده است می‌تواند به قطع خودش عمل کند؛ حالا بعضی‌ها می‌گویند فقط در حقوق الله این قطع معتبر است، برخی هم می‌گویند هم در حقوق الله و در حقوق الناس معتبر است، البته تفصیل دیگری هم هست اما بنحو اجمال در خود موازین قضا آمده که قطع و علم یکی از چیزهای است که قاضی باید بر طبق قطعش عمل کند و حجیت دارد. چرا اینها این میزان را کنار گذاشتند!

بنابر این، همه اینها تکلفات و دست و پا زدن بر این کار خلاف شرعی است که اینها کردند و بر خلاف موازین قضا این کار را انجام دادند.

نکته دیگر راجع به آن روایت «انا معاشر الانبياء لا نورث» که دیروز هم خواندیم، یکی از اشکالات دیگر این است که چرا قبل از زمان پیامبر ما، در شرایع دیگر چنین مطلبی مطرح نشده است؟

اگر انبیاء هیچ ارثی از خودشان به جا نمی‌گذارند باید راجع به شریعت حضرت موسی، حضرت عیسی، شرایع دیگر هم مطرح شده باشد؛ تا قبل از اینکه ابابکر این روایت را جعل کند و بگوید، احدی این حرف را نزده است. ابن ابی الحدید تصریح می‌کند در شرح نهج البلاغه، اول کسی که این روایت را نقل کرده ابوبکر است، محدثین عامه هم اکثرشان به این مطلب تصریح کرده اند، سؤال این است اگر واقعاً می‌گوید «انا معاشر الانبياء» چرا انبیاء گذشته چیزی از آنها نقل نشده است، دیروز هم سه چهار اشکال را گفتیم و اشکال دیگر این است که چطور می‌شود پیامبری که راجع به وصیت افراد در اموال شخصی خودشان، مکرر فرمودند که اگر مسلمانی دید آثار مرگ در او ظاهر می‌شود وصیت کند که مبادا حق دیگری در اموال او بماند، و به اولاد و به ورثه او برسد، آیا اگر واقعاً فدك مال حضرت زهرا نبود این اقتضا نمی‌کرد که پیامبر يك چیزی را بفرمایند در يك جمعی بعد از اینکه من از دنیا رفتم دیگر در این مال تصرف نکنید؟

یعنی ما بگوییم پیامبری که برای امور مردم برای وصایای شخصیه مردم این همه اهمیت قائل بوده اما این فدك که به عقیده باطل شما مال مسلمین است راجع به این چیزی نفرمود و از دنیا رفت؟! حالا باید تکلیف آن را خلیفه اول روشن کند! این وهن بر پیامبر است؛ نه تنها وهن است این معنایش این است که پیامبر يك ترك واجب کرده است! شما چطور می‌فرمایید اگر در مال شخصی من چیزی باشد که مال دیگری است و از دنیا بخواهم بروم و نگویم که این مال زید است ترك واجب کرده‌ام، پیامبر راجع به فیء که بقول شما و زعم باطل شما مال مسلمانهاست بگوییم هیچی نفرموده این معنایش این است که پیامبر ترك واجب کرده است، چرا اینها متوجه نبودند، البته متوجه بودند دنبال مقاصد دیگری بودند که يك چنین اشکالات عیدیه‌ی بر این کار و بر

این برخوردی که داشتند وارد می‌شود.

نکته بعد این است که ابن حجر در کتاب الصواعق المحرقة و احمد بن حنبل در کتاب مسند يك قضيه‌ای را نقل می‌کنند که امیرالمؤمنین و عباس عموی پیامبر سر بعضی از اموال پیامبر (نگویم اختلافشان شد) اختلاف رأی پیدا کردند، عباس می‌گفت این شمشیر و زره مربوط به من است که بزرگتر هستم و عموی پیامبر هستم؛ امیرالمؤمنین می‌فرمود نه شما سهمی ندارید، در این مورد ابوبکر قضاوت کرد و حق را به امیرالمؤمنین داد و گفت این متعلق به امیر المومنین است؛ اگر شما می‌گویید «نحن معاشر الانبياء لا نورث» پس این قضاوت چه بوده! این قضیه که در کتب ما (شیعه) نوشته نشده است! در مسند احمد بن حنبل آمده است، در الصواعق المحرقة هم آمده است. وقتی می‌گویید «لا نورث» شمشیر و زره و اسب هم نباید به ارث برسد؛ پیداست که این روایت، يك روایت جعلی بوده و روایت درستی نبوده است.

حتی نقل است که بعد از زمان خلیفه دوم عایشه آمد پیش عثمان و از عثمان مطالبه کرد چیزهایی را که مربوط به پدرش بوده، عثمان گفت مگر یادت رفته آن روزی که فاطمه آمد فدک را مطالبه کرد پدرت چه گفت؟ تعبیر عثمان این است که چطور آن روز شهادت مردی که با پول خودش وضو می‌گرفت را قبول کردید و فدک را از فاطمه زهرا گرفتید اما حالا من بیایم این اموال را در اختیار شما قرار بدهم؟

و حرف عایشه را نپذیرفت؛ یعنی این کار خلیفه اول هم توسط خودش نقض شد، و هم توسط خلفای بعدی نقض شد، چیزی که اساس ندارد پیداست که بزودی توسط خود انسان یا فرد دیگری نقض می‌شود. بعد از اینکه امیرالمؤمنین (ع) این محاجه را با ابوبکر کرد در مسجد همه افتاد، سر و صدا بین مردم اتفاق افتاد و مردم در آن جلسه حق را به امیرالمؤمنین دادند و حضرت بر گشتند منزل.

بعد حضرت زهرا (س) رفتند مسجد – و دخلت فاطمه الى المسجد و طافت بقبر أبیها – دور قبر پیامبر طواف کردند – و هی تبکی و تقول – حضرت گریه می‌کردند و يك اشعاری را زمزمه می‌کرد که این اشعار خیلی پر معناست: انا فعدناك فقد الارض وابلها و اختل قومك فاشهدهم و لا تغب – به پیامبر عرض کرد همانطوری که زمین از باران محروم شد و بارش باران را از دست داد، ما هم تو را از دست دادیم؛ کنایه از این است که تا شما بودید رحمتی بود برای ما و فقدان شما این است که ما این رحمت را از دست دادیم و اختل قومك – قوم تو گمراه شدند – فاشهدهم و لا تغب – نگاه کن اینها را – قد كان بعدك أنباء و هنيئة – بعد از تو اخبار و حوادث مختلفی به وجود آمد – لو كنت شاهدا لم تكثر الخطب قد كان جبرئيل بالآيات يونسنا فغاب عنا فكل الخير محتجب – تا وقتی شما بودید جبرئیل از طرف خداوند آیات را می‌آورد و ما با آیات مأنوس بودیم حالا که جبرئیل بعنوان قرآن دیگر نازل نمی‌شود، کل خير محتجبوا ادامه اش هم اشعار خیل خوبی است.

نقشه قتل امیرالمؤمنین

عمده این قسمت از روایت است – فرجع أبوبکر إلى منزله و بعث إلى عمر فدعاه – فرستاد عمر را طلبید – قال اما رأيت مجلس علی منا اليوم؟ – دیدی که علی امروز در مسجد با ما چکار کرد؟ – و الله لان قعد مقعداً مثله لیفسدن امرنا – اگر يك جلسه‌ی دیگر مثل جلسه امروز علی با ما داشته باشد همه حکومت ما را از بین می‌برد – فما الرأي؟ قال عمر الرأي ان تأمر بقتله – عمر پیشنهاد داد که علی را بکش! ابوبکر گفت – فمن یقتله؟ قال خالد بن ولید – خالد بن ولید کسی بود که کینه شدید از امیرالمؤمنین داشت. – فبعثنا الى خالد فأتاهما فقالا نريد ان نحمك علی امر عظیم – خالد را خواستند، خالد آمد و خالد هم قضیه را فهمیده بود، گفت – حملانی ما شئتما ولو قتل علی امیرالمؤمنین – هرچه می‌خواهید از من بخواهید ولو اینکه قتل علی بن ابیطالب باشد

– قالاً فهو ذاك – گفتند اتفاقاً شما را برای همین خواستیم – فقال خالد متى اقبله؟ – من کی این را کار را انجام بدهم؟ –

قال ابوبكر اذا حضر المسجد فقم بجنبه في الصلاة – وقتی امیرالمؤمنین می‌آید مسجد کنارش بنشین – فاذا انا سلمت – وقتی من سلام نماز را دادم – فقم اليه فاضرب عنقه قال نعم، فسمعت اسماء بنت عميس – اسماء در خانه ابوبکر بوده – و كانت تحت ابي بكر فقالت لجاريتها اذهب الى منزل علي و فاطمه فأقرئهما السلام – به کنیزش گفت که برو منزل علی و فاطمه و سلام من را برسان – و قولي لعلي ان الملاء يأتمرون بك ليقتلوك – همان آیه که در مورد حضرت موسی است – اينها تصميم گرفته اند تو را بکشند.

– فأخرج اني لك من الناصحين – گفت این آیه را بخوان دیگر نگفت قضیه چیست. گفت این آیه را برای علی بن ابیطالب بخوان – فجاءت الجارية اليهما فقالت لعلي – جاریه آمد گفت اسماء بنت عميس سلام داده و گفته این آیه را برای امیرالمؤمنین بخوان – حضرت فهمیده قضیه را – فقال علي قولي لها ان الله يحيل بينهم و بين ما يريدون – اينها نمی‌توانند این کار را بکنند، در بعضی از نقلها دارد که من باید ناکثین و مارقین را بقتل برسانم و با آنها جنگ بکنم، هنوز هم زمانش فرا نرسیده است.

– ثم قام و تهيأ للصلاة و حضر المسجد – حضرت امیر المومنین آمد مسجد – و وقف خلف ابي بكر – حالا حضرت می‌رفتند مسجد این مسلم است، در نماز جماعت آنها هم شرکت می‌کردند، یا بعنوان تقيه بوده و به هر عنوانی که بوده مسجد می‌رفته – و صلى لنفسه – البته اینجا دارد برای خودش نماز خواند

– و خالد بن وليد الى جنبه – شاید صورت نماز انجام می‌دادند، خالد هم کنار ایشان بود – و معه السيف فلم جلس ابوبكر في التشهد ندّم علي ما قال – ابوبکر وقتی داشت تشهد را می‌خواند پشیمان شد – و خاف الفتنة و شدة علي و بأسه – از آن طرف هم به یاد شجاعت امیرالمؤمنین افتاد، دید الان يك فتنة و خون ریزی چند طرفه انجام می‌شود – فلم يزل متفكراً لا يكسر ان يسلم – هی ماند چکار کند فکر می‌کرد – حتى الظن الناس انه قد سها – مردم فکر کردند که يك سهوی برای ابوبکر پیش آمده است – ثم التفت الى خالد – در همان حال نماز صورتش را برگرداند به خالد – و قال يا خالد لا تفعل ما أمرك السلام عليكم و رحمت الله و بركاته.

ببینید! واقعاً اینطور انحرافها چقدر در فقه تأثیر گذاشته است! تمام فقهاء حنفی قائل هستند به اینکه خروج از نماز به کلام آدمی هم جایز است ولو سلام هم ندهد! (آقایانی که در بحث‌های عقیدتی کار می‌کنند یکی از نکاتی که باید روی آن کار کنند همین است) نمازی که پیغمبر فرمود:

«صلوا كما رأيتموني أُصلي أولها التكبير و آخرها التسليم» و اينها قابل هستند به اینکه برای خروج از نماز به کلام آدمی هم مانعی ندارد، تماشان هم دليلشان کلام ابوبکر است. پس معلوم می‌شود این قضیه درست بوده و استدلالشان به همین قضیه است.

شما شرح ابن ابی الحديد را ببینید، از استادش ابوجعفر نقيب چه نقل می‌کند! از استادش پرسید این قضیه خالد درست است؟ گفت بلی جماعتی این حدیث را نقل کرده است، رد نکرد استاد ابی الحديد قضیه را یعنی این که بالاخره خالد را اينها فرستاده بودند برای قتل امیرالمؤمنین رد نکرد، منتها الان از علمای عامه سؤال می‌کنیم قضیه چیست؟ می‌گویند بلی ابوبکر این کار را کرد. اگر قتل واقع می‌شد آن وقت باید اشکال می‌کردید اما واقع نشده است! ببینید! چطور توجیه می‌کنند؛ این در کتاب هایشان آمده است، می‌گویند بلی ما قبول داریم ابوبکر و عمر این کار را کردند ولی اشکالی ندارد يك اجتهادی کرد بعد فهمید که خطا کرده، در نماز هم گفت «لا تفعل ما أمرك» چطور می‌شود اينها را انسان بپذیرد؟ یعنی این را ما بیاوریم روی مسئله اجتهاد؟ بعضیهایشان گفتند چه اشکالی دارد اينها خليفه بودند دیدند که این يك نفر بساط مسلمانها را دارد بهم می‌زند حتی اگر خالد هم او را می‌کشت مانعی نداشت!

علی‌ای حال اينها نکات مهمی بود در این روایت، در ادامه روایت دارد که حضرت علی از خالد پرسید که چه کسی به تو دستور داد که من را بکشی؟ – يا خالد ما ا لذي امرك به؟ قال امرني بضرب عنقك قال و كنت تفعل؟ – گفت ابوبکر دستور داد، حضرت

گفت تو هم می‌خواستی انجام بدهی؟ گفت آره من می‌خواستم انجام بدهم - فأخذہ علی فضرب بہ الارض - علی او را گرفت و محکم به زمین زد - و اجتمع الناس علیہ فقال عمر لیقتلہ و رب الکعبہ - عمر به ابوبکر گفت اگر دیر بجنبی خالد را می‌کشد - فقال الناس یا اباالحسن اللہ اللہ بحق صاحب هذا القبر فخلی عنہ - مردم امیرالمؤمنین را بخدا قسم دادند، به حق قبر پیغمبر قسم دادند که رها کند خالد را - قال فألتفت الی عمر - حضرت آمد سراغ عمر - و أخذ بتلابیبہ - یقه او را گرفت - و قال یا بن الصهاک لو لا عهد من رسول اللہ(ص) و کتاب من اللہ سبق لعلمت أننا اضعف ناصراً و اقل عدداً - اگر عہدی که من باپیامبر کرده بودم که در مقابل ظلم‌های که به من می‌شود سکوت کنم می‌فهمیدی که چه بلای بر سرتان می‌آوردم!

و کی اقل و عدد و اضعف ناصراً هست - ثم دخل منزله - بعد حضرت تشریف بردند منزل، حالا من به این مناسبت این دو سه روزه که راجع به قضایای فدک بود از اینجا معلوم است که آن آیه (فأت ذی القربی حقہ) مربوط به فدک است، اختصاص به شیعه ندارد و اهل سنت هم نقل کرده‌اند این مطلب را. البته در قضیه فدک نکات مهمتر دیگری هم وجود دارد که آقایان دنبال کنند.

والسلام علیکم و رحمة اللہ وبرکاتہ